

حضرت امام باقر علیه السلام

حَافِظُ مَعَارِجِ الْيَقِينِ وَ وَارِثُ عُلُومِ الْمُرْسَلِينَ وَ كَاشِفُ حَقَائِقِ الْبَوَاطِينِ وَ الظَّوَاهِرِ وَ مَجْمَعُ عُلُومِ الْأَوَائِلِ وَ الْآخِرِ، الامام محمد الباقر. نام شریفش محمد و کنیت حضرتش ابوجعفر، القاب همایونش باقر و هادی و شاهد العلوم ولی به واسطه تبخر در علوم اشهر القابش باقر است. حضرتش دارای این مزیت است که زاده حسنین است و از دو جانب علوی زاده و از دو سمت هاشمی نژاد و از دو سو قره العین فاطمه زهراست، زیرا پدرش بزرگوارش حضرت علی بن الحسین و مادر والاگهرش فاطمه مکنات به "ام عبدالله" دختر نیک اختر حضرت حسن بن علی (ع) است. ولادت با سعادتش سوم صفر سال پنجاه و هفت بوده و در قضیه هائله کربلا سه سال داشته و حاضر و ناظر قضایای جانسوز طفّ بوده و با سایر اهل بیت به اسارت رفته است. سپس در خلافت پدر به مدینه مراجعت و ۳۴ سال درک فیض مصاحبت آن بزرگوار فرمود. طبق اکثر روایات لقب باقر را حضرت رسول (ص) توسط جابر بن عبدالله انصاری برای وی معین و مرحمت فرموده، زیرا در خبر است که حضرت رسول (ص) به جابر فرمود: *يا جَابِرُ سَتَدْرِكُ وَكَلْدًا مِنْ اَوْلَادِي اِسْمُهُ اِسْمِي يَبْقُرُ الْعُلُومَ بَقْرًا كَمَا يَبْقُرُ النَّوْرَ الْاَرْضَ اَقْرَبُهُ مِنْي السَّلَامُ* ^{۱۱۱}.

حضرتش در فتوت و سخاوت مشهور و در علم و دانش معروف است. روایات و احادیثی که از حضرتش ذکر شده در هر موضوع و هر باب از حیز احصاء بیرون و کتب اخبار از بیانات و فرمایشات حکمت آیاتش مشحون است که ذکر عشری از اعشار آن از گنجایش این اوراق خارج است. کرامات و معجزات صادره از آن حضرت آنقدر است که ذکر آن را کتب و مؤلفات عدیده باید.

حضرتش چنانکه گذشت ۳۴ سال در خدمت پدر بزرگوارش روز گذراند تا در ۱۲ محرم سال نود و چهار که پدر بزرگوارش حضرت سجاد (ع) رحلت فرمود طبق وصیت آن حضرت به مقام جانشینی وی و امامت انام و حجت الهی بر ماسوی ارتقا یافت. این وقت حضرتش ۳۷ سال داشت و ولید بن عبدالملک مروان بر اریکه سلطنت اسلامی نشسته بود و حضرت باقر اوقات فراغت از عبادت را به رسیدگی و سرکشی از مزارع و املاکی که داشت می گذراند، تا اینکه ولید پس از ۹ سال و اندی سلطنت در سال ۹۶ به جایگاه خود در سرای دیگر شتافت و سلیمان بن عبدالملک بر تخت امارت و سلطنت نشست و فرمان داد که مکاتبات و مراسلات دولتی در تمامی حوزه اسلامی به زبان و خطّ عربی نوشته شود و در سال ۹۸، ابوهاشم بن عبدالله بن محمد الحنفیه که فرقه کیسانیه از شیعیان به وی ارادت می ورزیدند و مخفیانه دعای در اطراف داشت که مردم را بر بیعت او دعوت می کردند، از شام از نزد سلیمان بن عبدالملک مراجعت می کرد، در بین راه به دستور سلیمان وی را مسموم کردند و چون به حمیمه مزرعه محمد بن علی بن عبدالله بن عباس پیشوای بنی العباس که مسکن و ستاد دعوت وی بود وارد شد و مرگ خود را معاینه دید و فرزندى هم نداشت، وصایای خود را به محمد بن علی نمود و امر دعوت خود را نیز به وی واگذار کرد و هواداران و دعوات خود را

به وی معرفی و توصیه نمود و دعوت کیسانیه و عباسیه فی الواقع یکی شد و محمد بن علی بی‌رقیب مشغول کار شد، تا سال ۹۹ رسید و سلیمان بن عبدالملک بر بستر بیماری افتاد و در بستر فرمانی مبنی بر جانشینی و سلطنت عمر بن عبدالعزیز و پس از وی یزید بن عبدالملک بنوشت. پس از مرگش سپهسالار وی طبق دستور وی مردم را در مسجد گرد آورده و به نام شخصی که در وصیت خط سربسته سلیمان مشخص شده از آنان بیعت گرفت، آنگاه نامه را گشوده اسامی تعیین شدگان را (عمر بن عبدالعزیز و یزید بن عبدالملک) برای مردم قرائت و افشا نمود.

عمر بن عبدالعزیز چون مردی پارسا و دین دار بود به اکراه سلطنت را قبول و بدون حرص و ولع به دارالاماره رفت حتی هنگام رفتن به دارالاماره از موکب و مرکب درباری که حاضر کرده بودند استفاده نکرد و بر مرکب خویش سوار شده و بدون تشریفات رهسپار دارالاماره گردید. و در اولین خطبه که در مسجد خواند، گفت: به خدا قسم من هرگز نه در باطن و نه در ظاهر آرزومند این مقام نبوده‌ام و اکنون هم اگر جماعتی هستند که از خلافت من کراهت دارند من حاضر این بار را از گردن خویش فروگذارم. مردم یک صدا گفتند: مگر می‌خواهی فتنه و فساد و نفاق در میان مردم ایجاد کنی؟ در کار خلافت پایدار باش و همه را مطیع و منقاد خود بدان. باری عمر بن عبدالعزیز مردی عادل و پرهیزکار بود و تا می‌توانست در بسط عدالت اجتماعی و حفظ احکام و سنن اسلامی و اجرای برادری و برابری در میان مسلمین می‌کوشید، اولین عمل نیکی که کرد این بود که رفتار زشت و کردار پلید اسلاف خود را یعنی سب و شتم حضرت امیرالمؤمنین (ع) را در منابر منع و موقوف کرد و به همه بلاد و امصار در منع این کار زشت نامه نوشته و امر داد من بعد اگر کسی اقدام به چنین امری کرد به شدت مجازاتش کنند. دیگر آنکه در اولین سال خلافتش عوائد فدک را که اسلافش می‌بردند و در آن سال بالغ بر شش هزار دینار شده بود به مدینه نزد عامل خود فرستاد که بر بنی فاطمه تقسیم کرد، آنگاه هنگامی که خودش به مدینه رفت فرمان داد که فدک را به حضرت باقر واگذار کردند.

خلاصه عمر بن عبدالعزیز پس از دو سال و چند ماه خلافت در رجب سال ۱۰۱ راه سرای آخرت پیش گرفت، گویند اقوام و اقاربش که از عدالتخواهی و دادگستری وی ناراضی بودند مسمومش نمودند. پس از وی طبق وصیت نامه سلیمان یزید بن عبدالملک بر اریکه سلطنت و امارت جای گرفت. وی چون از طرف مادر نوه یزید بن معاویه و از طرف پدر نوه مروان بن الحکم بود وراثتاً سرشتی با ظلم و قساوت عجین و طبیعتی با بی‌دینی و شقاوت قرین داشت، در مدت قلیل سلطنتش چنان ظلم‌ها و بی‌دینی‌هایی کرد که شرح آن شرم آور است. وی پس از یک سال سلطنت از خود، مردم را بر بیعت کردن به ولایتعهدی برادرش هشام بن عبدالملک و پس از او فرزند خودش ولید مجبور کرد و چهار سال و اندی فرمانروائی توأم با ظلم و جور کرد، سرانجام در شعبان سال یکصد و پنج رخت به سرای دیگر کشید، پس از وی هشام بن عبدالملک بر سریر سلطنت جای کرد و در سال ۱۰۶ به زیارت خانه خدا رفت و در مسجدالحرام حضرت امام محمد باقر (ع) را در کناری نشسته دید و برای امتحان علم وی به وسیله سالم غلام خود سؤالاتی از آن

حضرت نمود و جوابهای وافی و کافی شنید، و پس از مراجعت به شام حضرت باقر را به شام طلبید، آن حضرت با فرزند ارجمندش صادق به شام رفت. آن ملعون پس از سه روز به حضرتش هنگامی اجازه حضور داد که با جمعی مشغول تیراندازی بود و حضرتش را با اصرار مجبور به تیراندازی نمود. حضرتش تیری بر هدف زده و نه تیر پیاپی بر چوبه اولی نشانید. آتش حسادت و عداوت در سینه هشام شعله ور گردید و وی را بر قتل آن حضرت مصمم نمود ولی تظاهر به خشم نکرد و با احترام و اکرام با حضرتش رفتار می نمود و آن هنگام که حضرتش اظهار تمایل به مراجعت مدینه فرمود با مراجعتش موافقت نمود.

بنا بر روایات گویا حضرت باقر (ع) در زمان عبدالملک مروان نیز سفری به شام فرموده که قضیه دستور ضرب سکه اسلامی از طرف آن حضرت در آن سفر بوده است. و چنین سفری در صورت وقوع قاعدتاً در زمان حیات پدر بزرگوارش حضرت سید سجاد و بر حسب اشاره آن حضرت بایستی صورت گرفته باشد که حضرت سجاد را عبدالملک طلبیده و حضرتش به واسطه کبر سن فرزند برومندش جناب باقر را به جای خود روانه فرموده باشد. قضیه را چنین ضبط کرده اند که روزی مقداری وجوه و کالا از مصر به حضور عبدالملک آوردند و وی متوجه طراز و نقش روی کالاها و جامه ها که به خط رومی منقوش بود، شده، گفت تا آن را به عربی ترجمه نمودند. معلوم شد طراز آنها شعار اب و ابن و روح القدوس است. عبدالملک انتشار این شعار را که مخالف توحید اسلامی بود در میان مسلمانان ناروا دانسته فرمان داد که در هر کجای بلاد اسلام این طراز در کالائی آن را زایل نموده و به شعار شَهِدَ اللهُ أَنَّهُ لا إِلَهَ إِلاَّ هُوَ منقش و مطرز نمایند و من بعد نزد هر کسی کالائی مطرز به شعار سابق ببینند حبس و زجرش نمایند. چون این خبر به بلاد روم رسید ملک روم نامه ای همراه با هدایا و تحف برای عبدالملک فرستاد و در آن نامه نوشت که این طراز رومی همیشه از ممالک روم زینت بخش کالای هر مرز و بوم بوده است، اکنون هم تقاضا می نمایم خلیفه امر به ابطال فرمان تبدیل طراز صادر فرماید. عبدالملک هدایا را مسترد داشته، جوابی به نامه وی نداد. ملک روم مجدداً نامه تهدید آمیز به عبدالملک نوشت که اگر امر به ابطال فرمان مزبور ندهی دستور می دهم در روی درهم و دینار که وسیله داد و ستد در هر بازار و منتشر در هر شهر و دیاری است سب و شتم پیامبر اسلام را حکت کنند. عبدالملک در کار خود فرو ماند زیرا در آن وقت درهم و دینار رومی در همه جا رایج بود. وی عقلا و زعماء قوم را جمع کرد و با آنان مشورت نمود، هیچ یک رأی که به اصلاح کار منتهی و برای علاج کار کافی باشد، نتوانستند بدهند. بالاخره یکی از مشاورین گفت بهتر است راه اصلاح این امر را از خاندان نبوت و اهل بیت رسالت جویا شویم که آنها عالم تر به امور دینی هستند. عبدالملک از این پیشنهاد مشعوف شده و یا حضرت باقر را شخصاً به شام طلبید و یا از حضرت سجاد تقاضای رفتن به شام نمود و حضرت به علت کبر سن و ضعف بنیه، حضرت باقر را به جای خود به شام فرستاد.

علی ای حال طبق روایات، والی مدینه حضرت باقر (ع) را با وضعی آبرومند و محترمانه روانه شام نمود. حضرتش بر عبدالملک وارد شد و عبدالملک قضایا را عرض نمود و چاره جوئی نمود.

حضرت باقر (ع) فرمود: اصلاح این کار چندان که خیال می‌کنی مشکل نیست. راه علاج این است که فوری امر کنی جمعی ضرابان و سکه زنان گرد آورند و سایل سکه زنی تهیه کرده در اختیارشان بگذارند تا آنها به ضرب درهم و دینار اسلامی مشغول گردند و هر درهمی را به وزن ده مثقال و هر دیناری به وزن هفت مثقال اندازه گیرند و بر یک روی سکه‌ها سوره توحید و بر روی دیگر شهادت به رسالت پیغمبر را نقش کنند و تاریخ و محل ضرب هر سکه را نیز حک نمایند، آنگاه در هریک از شهرهای اسلامی که مقتضی باشد نیز ضرابخانه دائر و به ضرب سکه مشغول گردند و سکه‌های اسلامی را در میان مردم پخش نموده و معاملات را با سکه اسلامی معمول و با سکه خارجی ممنوع دارند و امر شود که هر کس سکه خارجی دارد باید با سکه اسلامی معاوضه نماید، پس از این دارنده سکه خارجی با کالای منقوش به طراز باطل شده را حبس و زجر نمایند. عبدالملک بسیار مشعوف شده دستور آن حضرت را اجرا و رسول ملک روم را با چند سکه اسلامی مرخص نمود و به ملک روم نوشت: ما را از این به بعد به درهم و دینار شما احتیاج نیست و خداوند شما را بر عمل زشتی که در نظر داشتید نصرت نخواهد داد. آنگاه حضرت باقر (ع) را با احترام تمام به مدینه بازگردانید و این قضیه را در تواریخ در سال ۷۶ هجری ضبط کرده‌اند و در این تاریخ عمر حضرت باقر نزدیک بیست سال بوده است. باری حضرت باقر تا یکصد و چهارده هجری بر مسند امامت و خلافت الهیه متکی بوده و به نشر علوم و پخش اخبار و احادیث آباء عظام و اجداد والامقام و سنن حضرت خیرالانام (ص) مشغول بوده، اخبار و احادیث مأثوره از آن حضرت در هر باب به قدری زیاد و موفور و کرامات وی به قدری کثیر و مشهور است که ضبط آنان جز در مجلدات متعدده غیر میسر و نویسنده از ذکر آنها در این اوراق معذور است.

حضرتش را هشام بن عبدالملک در اثر سعایت زیدبن الحسن به وسیله زین اسبی سم آلود یا به قولی با ریختن سم در غذای آن حضرت مسموم نمود که در هفت ذیحجه یکصد و چهارده در موضعی حمیمه نام یا در خود مدینه شهید گردید و به آباء گرام خویش پیوست و جنازه مطهرش را در بقیع دفن نمودند. عمر حضرت هنگام شهادت پنجاه و هفت سال چیزی کم، و مدت امامتش بیست سال و اندی بوده است. حضرتش در بستر مرگ به فرزند ارجمندش حضرت صادق (ع) امر فرمود که عده‌ای از قریش را در محضرش حاضر نمود، آنگاه در حضور آنها وصایای خود را به آن جناب فرموده وی را به وصایت و جانشینی خویش و امامت انام تعیین و معرفی فرمود.

ازواج و اولاد آن حضرت: حضرتش دو نفر زوج حره داشته است: اول؛ ام فروه بنت قاسم بن محمدبن ابی بکر که مادر والاگهر حضرت صادق و جناب عبدالله اکبر بوده است. دوم؛ ام حکیم بنت اسد بن مغیره الثقفیه که مادر جناب ابراهیم و عبدالله اکبر بوده است و بقیه اولاد آن حضرت از ام ولد بوده‌اند. اولاد حضرتش پنج پسر بوده‌اند و دو دختر.

پسران:

۱ - حضرت امام جعفر صادق

۲ - عبدالله،

۳ - ابراهیم،

۴ - عبدالله اصغر،

۵ - علی.

و دختران:

۱ - زینب،

۲ - امّ السلمة.

بعضی از معاریف اصحاب آن حضرت:

۱ - جابر بن یزید الجعفی که طبق روایت بحار باب آن حضرت بوده است،

۲ - محمد بن مسلم بن ریاح الکوفی،

۳ - آبان بن تغلب،

۴ - زرارة بن اعین،

۵ - ابوالقاسم یزید بن معاویة عجلی،

۶ - ابونصیر لیث بن البختری المرادی،

۷ - ابو عبیده زیاد بن عیسی،

۸ - ابن ابی یعفور،

۹ - ابو حمزة الثمالی،

۱۰ - عبدالله بن شریک العامری،

۱۱ - سعد بن طریف الحنظلی،

۱۲ - سالم بن ابی حفصه العجلی،

۱۳ - ابن ابی میمون اسماعیل بن عبدالخالق،

۱۴ - حمران بن اعین الشیبانی،

١٥ - محمد بن قيس ابونصر الاسدي،

١٦ - اسماعيل ابى الفضل بن يعقوب،

١٧ - ابوهارون،

١٨ - رافع بن زياد الاشجع الكوفى،

١٩ - اسماعيل بن عمّار بن ابى حيان.

خلفا و فرمانروايان معاصر آن حضرت:

١ - وليد بن عبدالملك،

٢ - سليمان بن عبدالملك،

٣ - عمر بن عبدالعزيز،

٤ - يزيد بن عبدالملك،

٥ - هشام بن عبدالملك.

۱۱ - یعنی ای جابر زود است که ببینی فرزندی از فرزندان مرا که اسم او اسم من خواهد بود و وی بشکافد علوم را همچنان که گاو زمین را می شکافد، وقتی وی را دیدی سلام مرا به وی برسان.